

گردآوری و بررسی واژگان و اصطلاحات کم‌کاربرد دامداری در گویش لری

دهستان دشت‌روم

سودابه کشاورزی^۱*

اکبر صیادکوه^۲

شهرام باهنر^۳

چکیده

«دشت‌روم» یکی از دهستان‌های شهرستان یاسوج در استان کهگیلویه و بویراحمد است. گونه زبانی این دهستان-گویش لری- به دلایل متعدد، از جمله ارتباط اندک مردم آن با گویشوران فارسی معیار، تاحدودی دست‌نخورده باقی مانده است. این منطقه به دلیل آب و هوای مناسب، در گذشته محل بیلاق عشایر دامدار بوده است، به همین سبب کاربرد واژه‌ها و اصطلاحات دامداری در این منطقه بسامد بالایی دارد. ولی در پی اجرای برنامه اسکان عشایر در دوره رضاشاه و کاهش دامداری متحرک، دشت‌روم اکنون به کمربندی از باغ‌های سیب و هلو تبدیل شده است و بیم آن می‌رود که واژگان و اصطلاحات دامداری به مرور زمان فراموش شود. با توجه به این که مطالعه درباره واژگان، اصطلاحات و تعابیر این گونه زبانی افزون بر فواید مردم‌شناسانه و زبان‌شناسانه آن ممکن است در حل برخی از مشکلات زبانی و معنایی متون کهن فارسی مفید و مؤثر باشد؛ در این جستار تلاش شده است که مهم‌ترین واژگان و اصطلاحات دامداری این روستا- که طی پژوهشی میدانی گردآوری شده و با منابع کتابخانه‌ای تکمیل گردیده است- به صورت موضوعی تدوین شود و افزون بر آن تا جای ممکن نیز ریشه‌یابی گردند. در مجموع، ۱۵۰ واژه و اصطلاح به دست آمده که برخی از آن‌ها بر پیوند مستقیم‌تر این گویش با زبان پارسی باستان و اساطیر کهن ایرانی دلالت دارد.

کلمات کلیدی: دشت‌روم، کهگیلویه و بویراحمد، گویش لری، لغات و اصطلاحات دامداری.

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز. (نویسنده مسئول)*

Email: su.keshavarzi@gmail.com.

۲. استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز.

۳. دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یاسوج.

۱. مقدمه

زبان مهد و بازمانده تمدن انسانی است؛ از این رو همچون آینه‌ای شفاف، آداب و فرهنگ سرزمین‌های مختلف را بازتاب می‌دهد. گویش لری جزء زبان‌های جنوبی از گروه غربی زبان‌های ایرانی است. «این زبان همه گویش‌های لری را که به صورت پراکنده در مناطق جغرافیایی کهگیلویه و بویراحمد، چهار محال بختیاری، فارس، بوشهر، اصفهان، لرستان و ایلام تکلم می‌شود، در برمی‌گیرد. گویش‌های کهگیلویه‌ای - بویراحمدی، ممسنی‌ای و بختیاری و لری فیلی (لرستان) که همگی به اختصار لری خوانده می‌شوند، از ریشه زبان پارسی باستان هستند» (اشمیت، ۱۳۸۲: ۵۶۳).

زبان لری به‌جا مانده زبان‌های کهن ایرانی است که به دلیل کهنگی آن می‌توان واژه‌های ناب و سره پارسی آن را جانشین واک‌های نابودشده و فراموش گشته زبان کنون فارسی کرد. زمردیان معتقد است: «در ایران، گویش‌ها و لهجه‌ها و توصیف علمی آن‌ها می‌تواند خیلی از مشکلات فقه‌اللغوی و دستوری زبان فارسی را حل کند و واژگان آن‌ها در ساختن واژه‌های نو مورد استفاده قرار می‌گیرد. همچنین با استفاده از دستور و واژگان آن‌ها می‌توان بسیاری از نکات مبهمی را که در متون کهنه فارسی دری وجود دارد روشن نمود؛ زیرا این گویش‌ها در حقیقت ادامه، یا هم‌خانواده زبانی است که در متون کهنه فارسی به کار رفته است» (زمردیان، ۱۳۷۹: ۱۳). از این رو در پژوهش حاضر به بررسی مهم‌ترین واژگان و اصطلاحات دامداری یکی از دهستان‌های لرنشین بویراحمد؛ یعنی دشت‌روم پرداخته‌ایم.

۱-۱. پیشینه دامداری در منطقه کهگیلویه و بویراحمد

دامداری یکی از کهن‌ترین فعالیت‌های بشری است که از منشأ آن اطلاع کاملاً دقیقی در دست نیست. طبق بررسی‌های باستان‌شناسان «اهلی کردن حیواناتی چون بز و گوسفند حدوداً از ۹۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ سال پیش آغاز شده است» (برایدود، ۱۳۶۳: ۱۷۳) و (برونوفسکی، ۱۳۶۷: ۷۶).

گوناگونی شرایط آب و هوایی در سالیان دراز، موجب به‌وجود آمدن حیواناتی شده است که از دیدگاه ژنتیکی گوناگون‌اند. «اهلی کردن میش و بز را باید بیش از ده‌هزار سال پیش و در نزد مردمان ساکن در فلات ایران جست. این امر را از نقش‌هایی که بر دیواره غارها و ظرف‌های سفالین، به جا مانده اثبات کرده‌اند» (امان‌اللهی بهاروند، ۱۳۷۰: ۳۱-۳۲).

تصویر نظام دامداری کشور در گذشته و حال بیانگر این است که روش بهره‌برداری و تولید از یک تقسیم‌بندی دوگانه‌ای پیروی می‌کند که یکی دامداری سنتی و دیگر دامداری به سبک صنعتی و نیمه‌صنعتی است. دامداری سنتی که میان عشایران، روستائیان و مردمان شهرهای کوچک رواج دارد با سه روش متحرک، نیمه ثابت و ثابت اداره می‌شود. «دامپروری‌های روستایی و عشایری نزدیک به

۷۰ درصد از تولید کشور را به عهده دارند، این دامپروران در کنار پیشه کشاورزی، به نگهداری شماری دام نیز می‌پردازند و در واقع دامداری، کار جانبی آن‌ها به شمار می‌رود» (سلیمی و اسدی، ۱۳۸۸: ۱۳). دامداری در کهگیلویه و بویراحمد یکی از پیشه‌های پررونق بوده است. لمعه می‌نویسد: «عشایر کهگیلویه و بویراحمد اکثراً چوپانی بلدند. چوپانان تعداد گوسفندها را نمی‌دانند، همه‌شان را به رنگ می‌شناسند» (لمعه، ۱۳۵۳: ۴۰).

دهستان دشت‌روم از روستاهای اقماری بزرگ شهرستان بویراحمد محسوب می‌شود. «ابتدا محل بیلاق طایفه باوی‌ها و رستم ممسنی بود ولی بعد از آن‌که ایل بویراحمدی کم‌کم دارای قدرت شد، آن‌جا را تصرف کردند» (غفاری، ۱۳۷۴: ۴۹).

به گفته مردم روستا، وجه تسمیه دشت‌روم این است که در زمان داریوش سوم که جنگ با سپاهیان رومی اتفاق افتاد، سپاهیان رومی در دشتی اتراق کردند که با آخرین سردار شجاع ایرانی به نام آریوبرزن در پیکار بودند و سپاهیان رومی در این دشت شکست خوردند و از آن‌ها بعد به «دشت‌روم» معروف شد.

یکی از راه‌های امرار معاش ساکنان دهستان دشت‌روم در زمان قدیم دامداری بوده و «حدود ۷۰ درصد گله‌ها را گوسفند تشکیل می‌دهد و تنها ۳۰ درصد گله‌ها به بز اختصاص دارد» (صفی‌زاد، ۱۳۶۸: ۳۵۰). زیرا گوسفند به دلیل پشم‌های زیادش با اقلیم سرد این منطقه سازگاری بیشتری دارد. بعد از روی کار آمدن رضاخان و به دلیل سیاست اسکان عشایر، بیشتر عشایر یکجانشین شدند، در نتیجه پیشه دامپروری سنتی رو به کاستی نهاد و مردم به شغل کشاورزی و باغداری روی آوردند؛ به نحوی که دشت‌روم تبدیل به کمربندی از باغات سیب و هلو شده است. با توجه به این که تغییرات جامعه به سرعت بر زبان تأثیر می‌گذارد اصطلاحات مربوط به پیشه دامداری نیز در معرض نابودی است؛ باید در راستای حفظ اصطلاحات مربوط به پیشه دامداری این منطقه کوشا باشیم و با ثبت آن‌ها از خطر فراموشی و نابودیشان جلوگیری کنیم.

۱-۲ اهداف پژوهش

با توجه به تحولات بنیادین اجتماعی و طبیعی و کم‌رنگ شدن پیشه دامداری، بسیاری از اصطلاحات و واژگان این حوزه که زمانی بسیار فعال بوده‌است، کاربرد خود را از دست داده و در حال فراموشی است. یکی از هدف‌های این پژوهش، ثبت و ضبط این بخش از میراث کهن پارسی است که ممکن است در آینده نزدیک از آن خبری نیابیم.

۱-۳. پیشینه پژوهش

بر اساس جستجوهای نگارنده در منابع کتابخانه‌ای و رایانه‌ای، نه تنها درباره اصطلاحات دامداری دهستان دشت‌روم تاکنون تحقیقی انجام نشده، بلکه این موضوع در گویش لری نیز به صورت مستقل و مفصل مورد پژوهش قرار نگرفته است، ولی چند پژوهش در مورد اصطلاحات و واژگان دامداری در گویش‌های دیگر انجام شده است که در نوشتن این جستار نیز بدان‌ها نظر داشته‌ایم؛ برخی از آن‌ها عبارتند از:

- واژه‌ها و اصطلاحات ویژه دامداری در گویش کوهمره نودان، جروق و سرخی فارس از فتح حاجیانی و عظیم جبار (۱۳۹۲).
- اصطلاحات دامداری در شهرستان سبزوار (روستای دولت‌آباد) از زهره‌اله‌دادی دستجردی و مرتضی دولت‌آبادی (۱۳۹۵).
- گردآوری و بررسی واژگان و اصطلاحات دامداری در گونه زبانی «سطوه» از سیدحسین طباطبایی و سیدحسن طباطبایی (۱۳۹۳).

۱-۴. روش پژوهش

یافته‌های پژوهش حاضر طی پژوهشی میدانی با پرسش مستقیم از گویشوران مسن و بی‌سواد این گونه زبانی (که ارتباط کمتری با زبان فارسی معیار داشته‌اند) گردآوری شده است. پس از آن، برخی اصطلاحات تحلیل شده است. از آن جا که یکی از نگارندگان مقاله خود گویشور لری دشت‌رومی است؛ در ضبط لغات و اصطلاحاتی که مستقیم‌تر فراهم آمده اعتماد بیشتری است.

۲. بحث

۲-۱. اصطلاحات و واژه‌های مربوط به دامداری دشت‌روم

۲-۱-۱. نام اسب‌ها بر اساس رنگ

کَهر / kahar /: اسبی که رنگ مویش قرمز رنگ است.

وَزَنه / vazna /: اسبی که دارای نژاد پسندیده و نیکوست و رنگ‌های گوناگون دارد.

چار نعل / ča:r na:l /: اسبی که به هنگام دویدن، سر و دم خود را بالا می‌گیرد.

کُرَن چال / ko:ran čâ:l /: اسبی که در پیشانی خود نشانه‌ای سفید رنگ دارد.

۲-۱-۲. نام بزها بر اساس رنگ مو، شکل، گوش و شاخ

آلوس / **alus** /: بزی که موهای سبز و سیاه دارد و گوش‌هایش کوتاه است. نکته بسیار جالب این است که «الوس» در زبان پهلوی به شکل «**arus**» و به معنای سفید آمده است (ر.ک. مکنزی، ۱۳۹۰: ۴۲). در گویش کوهمره‌های فارس نیز بز الوس به معنی «بزی که دارای رنگ سیاه و سفید است» به کار می‌رود (حاجیبانی و جبار، ۱۳۹۲: ۱۸۷).

بَل / **bal** /: بزی که گوش‌های باریک و بلند دارد.

بَل آنارک / **bal-anârek** /: بزی که گوش‌های باریک و بلند دارد و رنگش همانند رنگ انار سرخ است. این واژه با همین تلفظ و معنا در گویش کوهمره‌های فارس نیز کاربرد دارد (همان: ۱۸۷).

پیسه / **pisa** /: بزی که خال‌های سفیدرنگی در بدن دارد.

پیسه آنارک / **pisa-anarek** /: بزی که گوشش قرمز و دیگر اندامش سیاه است.

بَل تال / **bal tâl** /: بزی که موهای سبز و سیاه دارد و گوش‌هایش باریک و بلند است. این واژه در گویش کوهمره‌های فارس به معنی «بزی است که موهای سبز و سیاه دارد و گوش‌هایش بلند و باریک است» (همان: ۱۸۷).

بَل سه / **bal se** /: بزی که گوش‌های باریک دارد و رنگ موهایش سیاه است.

بَل سُر / **bal sor** /: بزی که دارای گوش‌های باریک و بلند است و رنگش همانند رنگ انار سرخ است.

کُر آنارک / **kor-anârek** /: بزی که دارای گوش‌های کوتاه است و رنگش همانند رنگ انار سرخ است.

کُر بَل / **kor bal** /: بزی که گوش‌های باریک و کوتاه دارد.

کُر پیس / **kor pisa** /: بزی که موهای سبز و سیاه دارد و گوش‌هایش کوتاه است.

کُر چال / **kor çâl** /: بزی که دارای گوش‌های کوتاه است و در پیشانی خود، نشانه‌ای سفیدرنگ دارد.

کُرِ سُر / **kori sur** /: بزی که گوش‌هایش کوچک و دور صورتش سرخ رنگ است.

کُر شکر / **kor-šakar** /: بزی که گوش‌هایش بسیار کوتاه و دارای موهای بوراست.

کَمَر / kamar /: بزی که بر خلاف زمینه رنگ بدنش، سفیدی بزرگی مانند کمر بند در دور کمرش وجود دارد.

کَمَری / kamari /: بزی سیاه رنگ که در پشت خود، خط سفیدی دارد. در کوهمره‌های استان فارس «به بزی که در پشت خود، خط سفید رنگی دارد بز کمر می‌گویند» (حاجایی و جبار، ۱۳۹۲: ۱۸۸).

کره مَهَل / kara mahal /: بزی که اجازه نمی‌دهد بزغاله‌اش شیر بخورد.

هلی / heli /: بزی که گوش و شاخ ندارد. ظاهراً از «فارسی باستان: θura (هند و اروپایی: kulo مشتق، و به لغات ژرمنی: hula پوک، کاواک (به آلمانی کهن: hol به آلمانی نو: hohl: توخالی، پوک))» (حسن دوست، ۱۳۹۳، ج ۴: ۲۸۹۸-۲۸۹۷).

۲-۱-۳. نام بزها بر اساس سن و جنس

تیشتر / tištar /: بزی که در مرحله اولین زایمان خود است.

به نظر می‌رسد بین این تیشتر (نوعی بز) با تیشتری که در اساطیر مطرح است ارتباطی وجود دارد. جان هینلز در کتاب شناخت اساطیر ایران درباره تیشتر، خدای اساطیری می‌نویسد: «تیشتر، شخصیت دیگری است که با یکی از پدیده‌های طبیعی، یعنی باران ارتباط دارد؛ اما مفهوم دوگانگی در شخصیت این خدا وجود ندارد. وی نیروی نیکوکاری است که در نبرد کیهانی با اپوشه، دیو خشک‌سالی که تباہ‌کننده زندگی است، درگیر می‌شود.» (هینلز، ۱۳۸۶: ۳۶).

در اسطوره‌های ایرانی، ستاره تیر یا تیشتر «همانند اهورامزدا، صاحب قدرت است و هرگاه بخواهد، به صورت مردی شکوهمند بر گردونه خود آشکار می‌شود که هزار تیر و هزار کمان زرین و هزار نیزه و هزار خنجر و هزار گرز فلزین... دارد و زمانی به شکل گاوی بزرگ‌پیکر درمی‌آید و گاهی، به شکل اسبی سفید با سم‌های بلند، بر اپوش، دیو خشکی، می‌تازد» (رستگارفسائی، ۱۳۸۱: ۹۷).

تیشتر در باور مردم دشت‌روم در قالب «بز» نمود یافته است. تیشتر در سنجش با دیگر دام‌ها ارزش و مقامی والاتر دارد به طوری که وقتی می‌خواهند از ظاهر زیبای مرد یا زن جوانی سخن بگویند او را به تیشتر تشبیه می‌کنند؛ بنابراین می‌توان گفت که تیشتر در میان مردم دشت‌روم با وجود ارزش و مرتبه والایی که در میان دام‌های دیگر دارد از جایگاه خدایی که در اساطیر کهن ایران داشته به مرتبه مادی و زمینی رسیده است.

«بومیان کوهمره سرخی نیز به بزی که هنوز به مرحله زایش نرسیده است تیشتر می‌گویند» (جبار ناصر، ۱۳۹۵: ۳۳).

«در اساطیر این منطقه، ارتباط زیادی بین تیشتر و تیشتر-خدای اسطوره‌ای- وجود دارد. در واقع، وابستگی به آب و نیاز به باران برای امرار معاش و ادامه زندگی سبب رواج آیین‌های باران‌زایی شده است که بی‌ارتباط با الهه آب‌ها (آناهیتا و تیشتر) نیست» (همان: ۴۳).

چَپَش / čapoš / بز نر

کَهره چَپَش / kahra čapoš / بز نر يك ساله به بالا.

۱-۲. نام گوسفندها بر اساس رنگ پشم و شکل گوش

بَره / bara / بَره کوچک

بَل / bala / گوسفندی که گوش‌هایش بلند و باریک است.

میش بور پیسه / miš-e bur pisa / گوسفندی که پشمش سیاه و زرد است. «ایرانی باستان/ barva > bavra این لغت به هند و اروپایی آبی کم‌رنگ، زرد است. در سکایی / baurkhā / برگ زرد. در گویش دوانی هم bu:r گوسفند سفید مایل به زرد است» (حسن‌دوست، ۱۳۹۳، ج: ۱: ۵۲۷).

میش / miš / گوسفند بالای يك سال. در اصطلاح به همه گوسفندها گفته می‌شود. در «هندي باستان mesa، پهلوی meš و فارسی نو miš» (مکنزی، ۱۳۷۹: ۱۰۷).

میش بور / miš-e bur / گوسفندی که در صورتش رنگ‌های قرمز و نارنجی دارد.

میش دال گوش / miš-e dālguš / گوسفندی که گویش‌هایش پهن و بزرگ است و موهای سبزرنگ روی صورتش دارد.

میش دنبه آسکی / miš-e donba âsaki / گوسفندی که دارای دنبه‌های پهن است. این گونه از گوسفند بهترین نوع گوسفند و مرغوب‌ترین گونه آن است.

میش سیسار / miš-e sisâr / گوسفندی که پشم سفید دارد.

میش کال / miš-e kâl / گوسفندی که پشمش سیاه‌رنگ است.

میش کر سیسار / miš-e kor-sisâr / گوسفندی که گوش‌هایش کوچک است و صورتش دارای موهای سفیدرنگ است. «کُر» به معنی کوچک است.

میش کُر کو / *miš-e kor-kaō* /: گوسفندی که گوشش بسیار کوتاه و پشمش سبزرنگ است.

میش کَل گوش / *miš-e kala guš* /: گوسفندی که گوشش بریده شده باشد.
در گویش سبزواری نیز به «بزی که شاخ ندارد» (بز کَل / *boz-e kal*) می‌گویند (دستجردی و دولت‌آبادی، ۱۳۹۵: ۷). به نظر می‌رسد «کَل» به موجودی اطلاق می‌شود که عضوی کم دارد. به «لغت اوستایی: *kaurva* بی‌مو، کَل (مطابق نظر پرفسور بیلی به معنی ناقص، کوتاه است)» (حسن‌دوست، ۱۳، ج ۴: ۲۲۱۸).

میش کَو / *miš-e kaō*/: گوسفندی که رنگ پشمش سبز است.

میش کَو دال گوش / *miš-e kaō dalguš* /: گوسفندی که رنگ پشمش سبز و گوش‌هایش پهن و بلند است.

میش گلی / *miš-e golei*/: گوسفندی که زیر چانه خود دو زانده گوستی دراز دارد.

۲-۱-۵. نام گوسفندها بر اساس سن و جنس

کاوَه / *kâva*/: در لری بویراحمدی، بره شش‌ماهه ماده را کَاَو می‌گویند. «کاو در فارسی میانه ترفانی و پارتی *kâw* و *qâw* و *qaw* {*kaw*} شاهزاده، سرور، غول. سغدی: *qw* غول و قهرمان» (حسن‌دوست، ۱۳۹۳، ج ۴: ۲۱۱۶).

کَاَوِ چ / *kâva yuč*/: کوچی که زیاد بزرگ نشده باشد و سن بالایی نداشته باشد.

وَرَنَدیل / *varandil*/: گوسفندی که در آستانه نخستین زایش است.

۲-۱-۶. نام گاوها بر اساس سن و جنس

پارند / *pârând* / پارینه / *pârine*/: از گوساله بزرگ‌تر و از گاو کوچک‌تر است. سن آن بیشتر از ده ماه است و گوساله‌ای به دنیا نیاورده است.

شَنگو / *šangō*/: گاوی که هنوز نزاییده و در آستانه زاییدن است.

گا / *gâ*/: گاو ماده با سن بالای یک سال.

گووَر / *guvar*: گوساله نر و ماده.

ماگا / *mâgâ*: گاو ماده. این واژه در گویش بختیاری به همین صورت تلفظ می‌شود و به معنی ماده‌گاو است. در گویش زازا نیز «*mângâ*» است و به معنی ماده‌گاو است (حسن‌دوست، ۱۳۹۳، ج ۴: ۲۶۳۷).

نوبند / *nôband*: گاو نر یک ساله.

۲-۱-۷. نام الاغ‌ها بر اساس رنگ مو و جنس

خر دیوه / *xar-e diva*: خری که رنگ مویش خاکستری است.

خرِ رمه / *xar-e ramma*: خری که برای جفت‌گیری استفاده می‌شود.

خر زرده / *xar-e zarda*: خری که رنگ مویش قهوه‌ای است.

خر سوز / *xar-e sôza*: خری که رنگ پوستش نقره‌ای است. «سوز» در لهجه لری به معنی «نقره‌ای» است.

نَره خر / *nara xar*: خر نر.

۲-۱-۸. نام‌های مرغ بر حسب سن و جنس

باریک / *barik*: مرغی که سنش از یک سال کمتر است و تازه می‌خواهد تخم بگذارد.

در ایرانی باستان به صورت «*bâra-ya-ak*» و آن را به لغت سنسکریت: «*bâla*» بچه مربوط می‌دانند (حسن‌دوست، ۱۳۹۳، ج ۱: ۳۶۸).

جیجه / *jija*: جوجه.

خسی / *xasi*: خروس اخته‌شده.

غُروس / *γorus*: خروس.

دیگون / *deygun*: مرغی که سنش از یک سال بیشتر است و بارها تخم گذاشته است.

۲-۱-۹. واژه‌های مربوط به چرا بردن دام و کوچ دامداران

بندی / *bandi*: بستن گاو، الاغ و قاطر در صحرا برای چرا.

چردَن /čardan/: چراندن.

گَزگ /gazag/: گیاهی کوهی و بسیار تلخ که برای درمان گوسفند یا بز که فلج می‌شد استفاده می‌کردند.

گلّه گُرگی /gala gorgi/: پراکنده‌شدن گله به دلیل حمله گُرگ.

۱۰-۲. واژه‌های مربوط به بیماری‌های دامی

آن تِرو /an-teru/: یکی از بیماری‌های دام «رهزهره» یا همان اسهال در حیوانات است و به واسطه آن که از واکسن «آن ترو» برای درمانش استفاده می‌شود، مردم این بیماری را به نام درمانش نامگذاری کرده‌اند.

تَوک /tavake/: گونه‌ای از بیماری. این بیماری بیشتر هنگام بارندگی زیاد شایع می‌شود و در اثر آن، میان سم گوسفند زخم و باعث فلج و گوشه‌گیر شدن حیوان می‌شود.

ر /re/: مدفوع روان بز، گوسفند و گاو (بیماری اسهال دام‌ها).

سُم دِرازک /som derazak/: چاک چاک شدن سم گوسفند در اثر بیماری طوقه.

عَلَفی /alafi/: نفخ کردن شکم دام.

صَقو /Saqo/: بیماری مخصوص اسب و خر بوده که غده چرکین و بزرگی زیر شکمشان در می‌آمده است. به نظر می‌رسد نوعی عفونت بوده است.

لِپَاغَن /Lepâvan/: حیوانی که غذا یا علف در گوشه لپش جمع شود. در واقع نوعی عارضه یا از بین رفتن دندان‌های آسیای حیوانات است که نمی‌توانند علف را بجوند.

۱۱-۲. واژه‌های مربوط به فرآورده‌های شیر

چَمکِه /čamka/: برای آماده کردن کشک، دوغ را درون دیگ بزرگی ریخته، روی آتش می‌گذارند و پیوسته دوغ را به وسیله چوبی بزرگ که آن را چَمکِه می‌نامند به هم می‌زنند تا به درجه جوش برسد. سپس آن را رها می‌کنند. در این شیوه، قالبی ماست‌گونه شکل می‌گیرد که دور آن، آب فراوان است. آب‌ها را بیرون می‌ریزند و قالب را به شکل دانه‌های کشک درست می‌کنند.

ری چال /ri - čâl/: ترکیب دوغ و کاسنی.

سَفیی /safiy/: لبنیات.

لیوی /*livi*/: نخستین شیری که از گاو، گوسفند یا بز دوشیده می‌شود. این شیر پس از پختن، سفت می‌شود.

توک شیر /*tuk-e šir*/: چربی روی شیر.

۱۲-۱-۲. واژه‌های مربوط به ادوات و ابزارهای دامداری

اوسار /*aôsâr*/: افساری از جنس پشم گوسفند است و برای بستن گوساله استفاده می‌شود (ابدال یافته افسار است).

اوغردون /*aô-gardun*/: ملاقه‌ای که به عنوان همزن دوغ از آن استفاده می‌شود.

بریین /*bori-yan*/: بریدن موی بز و پشم گوسفند در اول بهار هر سال که هم به منظور خنک شدن بدن آن‌ها و جلوگیری از بیماری‌های دامی و هم استفاده از پشم و مو صورت می‌گیرد.

پُک بره /*pok-bera*/: طنابی کوتاه که از پشم یا موی بز بافته می‌شود.

پوس گری /*pus-e karei*/: ظرفی از جنس پوست بزغاله که درون آن کره نگهداری می‌شود.

تری /*teri*/: حلقه‌ای است که از موی تیشتر بافته می‌شود. زن‌ها دوازده حلقه یک شکل را در یک ردیف می‌بافند، سپس زنی صدا می‌زند: تیری، تیری؛ یعنی که تیشترها کنار تیری‌ها بایستند. تیشترها، وقتی این صدا را می‌شنوند، به کنار تیری‌ها می‌آیند. در دوران گذشته گفته می‌شد که «تیری» را از هفتاد و دو نخ مو یا هفت تا رشته ده تایی می‌بافتند. می‌گفتند در این صورت اجنه نمی‌توانند به تیشتر آسیبی برسانند.

به نظر می‌رسد این رسم تحت‌تأثیر کُستی یا بند دین در آیین زرتشتی شکل گرفته باشد. «کُستی یا کُست یا کُستیک یا کُستی یا بند دین عبارت از بند سفید و باریک و بلندی بوده که از هفتاد و دو نخ پشم سفید گوسفند بافته می‌شده، هر فرد زرتشتی پس از سن پانزده سالگی ناگزیر بوده آن را به دور کمر ببندد. کُستی از ۷۲ نخ پشم سفید است. این کمر بند باید به دست بهدینان پارسا بافته شود. ۷۲ نخ، به شش رشته قسمت شده و هر رشته دارای ۱۲ نخ است. عدد ۷۲ اشاره است به ۷۲ فصل یسنا که مهم‌ترین قسمت اوستاست. ۱۲ اشاره است به ۱۲ ماه سال و ۶ اشاره است به شش گاهنبار که اعیاد دینی سال باشد. کُستی را سه بار به دور کمر می‌بندند که اشاره است به سه اصل مزدیسنا که اندیشه و گفتار و کردار نیک باشد» (عفی، ۱۳۷۴: ۵۸۶).

همین رسم در میان مردم کوهمره سرخی نیز وجود دارد. جبارناصر در این باره می‌گوید: «اسطوره‌شناسی ایران نشان می‌دهد که تیری نام یکی از خدایان قدیم ایران است که آیین‌های او با

تیشتر درآمیخته است. ارتباط تیشتر با تیری در این اسطوره به درستی مشخص نیست)) (جبارناصر، ۱۳۹۵: ۳۴).

چله /čella/: طنابی بلند که از جنس موی بز یا پشم گوسفند بافته می‌شود.

چ ره /če-ra/: قیچی بزرگی که برای بریدن موی بز و پشم گوسفند به کار می‌رود.

چمِتر /čemeter/: ظرفی از جنس چدن که ماست را درون آن می‌ریختند. به دو طرف آن بندی وصل می‌شد، آن را به سمانگ آویزان می‌کردند و سپس آن را به جلو و عقب حرکت می‌دادند.

دیک /dik/: دوک.

شله /šala/: ظرفی که از موی بز بافته می‌شود. آن را بر روی خریا قاطر می‌گذارند و برای حمل دوغ و ماست و مشک‌های آب و... از آن استفاده می‌شود.

شیر واپالن /šir vâpalm/: گونه‌ای از پارچه سفید که زنان روستایی آن را دوردوزی می‌کنند و به عنوان صافی برای پالودن شیر از آن استفاده می‌کنند. واپالن مصدر پیشوندی است که از پیشوند «وا» و مصدر ساده «پالودن» ساخته شده است.

کلیک /kolik/: کوزه‌ای لعابی برای نگهداری روغن حیوانی.

کنج /konj/: ظرفی استوانه‌ای شکل که در دهانه مشک قرار می‌دادند و دوغ را به وسیله آن درون مشک می‌ریختند.

کوور /kuwor/: هنگامی که بزغاله را از شیر می‌گیرند، تکه چوبی را به بندی متصل می‌کنند و به دهن او می‌بندند تا شیر نخورد. به آن تکه چوب «کوور» گفته می‌شود.

کیسه /kisa/: کیسه‌ای از جنس پارچه‌های بسیار ظریف که آب را در خود نگه نمی‌دارد. زنان روستایی ماست را درون این کیسه می‌ریختند تا آب آن بیرون برود.

گاچین /gâč'in/: طنابی که از موی بز بافته می‌شود و برای محکم کردن بار بر پشت الاغ یا قاطر از آن استفاده می‌شود.

مشکول /maškul/: ظرفی از جنس پوست بز یا گوسفند آماده کردن مشکو، دارای مراحل متعدد و وقت‌گیر است. برای تهیه مشکو، ابتدا برای تمیزشدن پوست حیوان، مقداری آب جوشیده شاخه درخت بادام را با آرد می‌آمیختند، درون پوست می‌ریختند و سپس آن را در گودالی قرار می‌دادند. پس از چند روز، پوست را از گودال بیرون می‌آوردند و آن را می‌تراشیدند و محتویات درون آن را خالی می‌کردند؛ سپس، طی سه مرحله، آب جوشیده شاخه بادام را درون پوست می‌ریختند و هر بار سه روز منتظر می‌ماندند. این عمل نه روز به طول می‌انجامید. سپس در آخرین مرحله، پوست را به همراه

شاخه‌های بادام و مقداری آب، درون ظرفی بزرگ می‌گذاشتند و روی آتش قرار می‌دادند تا لایه بیرونی پوست نیز تمیز و پاک شود. شاخه بادام، به دلیل تلخی، خاصیت پاک‌کنندگی و ضد عفونی‌کنندگی دارد.

میلار / *melâr* /: سه پایه‌ای از جنس چوب که طنابی به آن آویخته می‌شود و سپس دو سوی مشك حاوی ماست را به آن آویزان می‌کنند و مشك را به جلو و عقب حرکت می‌دهند تا ماست تبدیل به دوغ شود.

وَرْمَه / *vorma*/: زین بند. تسمه‌های پهن به همراه قطعه‌ای فلزی که زین را محکم می‌کند.
نِکار / *nekâr*/: چوبی که آن را در ظرف شیر قرار می‌دهند تا عمق ظرف را با آن اندازه‌گیری کنند.

۱۳-۱-۲. واژه‌های عمومی مربوط به دامداری

آخَرَه / *âxera*/: آخور.

برآندن / *barandan*/: جفت‌گیری کردن بز و گوسفند.

بُهون / *bohun*/: سیاه چادر که از موی بز بافته می‌شود.

پَرگِرَتَن / *pergerotan*/: پراکنده شدن مرغ و خروس‌ها هنگام شب در بیابان.

پِیِه‌پِیِه / *piyeh-piyeh*/: نام آوایی برای سرگرم کردن گاو و دوشیدن شیر آن.

تری تری / *teri teri*/: برای راندن بزغاله به سمت تیری، از این ترکیب استفاده می‌شود.

تُسَنَیَن / *tosnâyan*/: جفت‌گیری مرغ و خروس.

جَاجَا / *jâ jâ*/: نام آوایی است برای راندن مرغ‌ها به درون لانه.

لَغت / *Layat*/: لگد انداختن الاغ، اسب و قاطر.

چَلَه‌زَا / *çella-zâ*/: گوسفندی که در روز چهارم زمستان می‌زاید.

خَاگ / *xâg*/: تخم‌مرغ.

خَه‌کِه پِیت / *xahka pit*/: غلت‌زدن الاغ در خاک.

دَابُر / *dâbor*/: بزغاله و بره را از شیر گرفتن.

داغ مَه / *dâyma*/: داغ‌هایی به شکل «ا» یا «ن» که بر روی صورت گوسفند و بز برای شناسایی، گذاشته می‌شود.

دی‌دون /*dey-dun*/: رها کردن بره و بزغاله از آغل جهت خوردن شیر مادر در طول روز.

قاش /*qāš*/: محل خوابیدن گله گوسفند و بز.

کره غری /*kara yeri*/: بزغاله‌ای که مادرش را از دست داده است و به ناچار به این سو و آن سو می‌رود و با شیشه به او شیر می‌خوراند.

کری سه /*karisa*/: آشیانه‌ای از جنس چوب که مرغ و خروس‌ها را در آن نگهداری می‌کردند. عشایر از این گونه آشیانه استفاده می‌کردند، چون به راحتی می‌توانستند آن را روی الاغ یا قاطر بگذارند و با خود ببرند.

کله /*kola*/: اناذکی سنگی که محل نگهداری مرغ و خروس‌هاست.

گا و بر /*gâ vabar*/: جفت‌گیری گاو.

گلون /*gelun*/: پستان گاو و گوسفند.

گله کردن /*gola kerdan*/: پیچاندن موی بز دور چوبی بلند.

میش و گُلون /*miš-e - vagolun*/: گوسفند باردار

لوورکِه /*lowrake*/: بزی که باران خورده است و در اثر سرما و گرسنگی، از پا درآمده است.

هوشا /*hōšâ*/: محل نگهداری گوسفند و بز؛ فرق آن با قاش این است که قاش، فضای باز است ولی هوشا با حفاظ است.

هیژدان /*hiždân*/: نام آوایی برای سرگرم کردن بز و گوسفند و دوشیدن شیر آن‌ها.

۳. نتیجه‌گیری

دهستان دشت‌روم محل بیلاق عشایر دامدار بویراحمد بوده است، به همین دلیل در زبان رایج این منطقه، واژه‌ها و اصطلاحات دامداری فراوانی وجود دارد که بسیاری از آن‌ها به دلیل تغییر نظام زندگی از کوچ‌نشینی به یکجانشینی در آستانه فراموشی و نابودی هستند. شناسایی این واژه‌ها و اصطلاحات در ساخت لغات و ترکیبات جدید زبان فارسی و دوری از کاربرد واژگان زبان بیگانه راهگشا است.

در این پژوهش، ۱۵۰ اصطلاح و واژه مربوط به پیشه دامداری ثبت و آوانگاری شد که مربوط به حوزه دامداری سنتی است. برخی از این واژه‌ها و اصطلاحات را می‌توان در متون مربوط به زبان‌های باستان مشاهده کرد. برخی از این واژه‌ها را به همین صورت در فرهنگ مکنزی می‌توان دید که نشان از کهنگی این گویش دارد. هم‌چنین نام بعضی از حیوانات، پیوند تنگانی با اساطیر ایرانی دارد. نتایج

پژوهش نشان می‌دهد که در گویش این منطقه به سبب رواج دامداری از گذشته‌های دور تاکنون، اصطلاحات و واژه‌های دامداری بسیاری وجود دارد.

منابع

۱. کتاب‌ها

- اشمیت، رودیگر، (۱۳۸۲)، راهنمای زبان‌های ایرانی، ترجمه آرمان بختیاری و دیگران، تهران: ققنوس.
- امان‌اللهی بهاروند، اسکندر، (۱۳۷۰)، کوچ‌نشینی در ایران: پژوهشی دربارهٔ عشایر و ایلات، چاپ هفتم، تهران: آگه.
- برایدوود، رابرت، (۱۳۶۳)، انسان‌های پیش از تاریخ، ترجمهٔ اسماعیل مینوفر، نشر جبران.
- برونوفسکی، ژ، (۱۳۶۷)، عروج انسان، ترجمهٔ سیاوش سرمشق، انتشارات کاوش.
- حسن دوست، محمد، (۱۳۹۳)، فرهنگ ریشه‌شناسی زبان فارسی، تهران: نشر آثار.
- زمردیان، رضا، (۱۳۷۹)، راهنمای گردآوری و توصیف گویش‌ها، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- سلیمی، رضا و اسدی، حامد، (۱۳۸۸)، آشنایی با دامپروری ایران، چاپ اول، تهران: دانش‌پرور.
- غفاری، یعقوب، (۱۳۷۴)، شناسنامه ایلات و عشایر کهگیلویه و بویراحمد، تهران: چاپ اول، تهران: نشر روایت.
- فره‌وشی، بهرام، (۱۳۵۲)، فرهنگ فارسی به پهلوی، تهران: سلسلهٔ انتشارات انجمن آثار ملی.
- لمعه، منوچهر، (۱۳۵۳)، فرهنگ عامیانهٔ عشایر بویراحمدی و کهگیلویه، تهران: اشرفی.
- مجیدی‌کرایبی، نورمحمد، (۱۳۸۱)، مردم و سرزمین‌های استان کهگیلویه و بویراحمد، چاپ اول، تهران: بازتاب اندیشه.
- مکنزی، دیوید نیل، (۱۳۷۹)، فرهنگ کوچک زبان پهلوی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- هینلز، جان، (۱۳۸۶)، شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، چاپ یازدهم، تهران: چشمه.

۲. مجلات

- اله‌دادی دستجردی، زهره و دولت‌آبادی، مرتضی، (۱۳۹۵)، اصطلاحات دامداری در شهرستان سبزوار (روستای دولت‌آباد)، فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، ش دوازدهم، صص ۱-۲۱.
- حاجیان، فتح و جبّاره، عظیم (۱۳۹۲)، واژه‌ها و اصطلاحات ویژه دامداری در گویش کوهمره نودان، جروق و سرخی فارس، زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، ش سوم، ۱۸۳-۱۹۹.
- رستگار فسایی، منصور، (۱۳۸۱)، پیکرگردانی در اساطیر، مطالعات ایرانی، ش دوم، صص ۹۵-۱۱۶.